رهبر انقلاب در سالروز شهادت حاج قاسم از طراحی جنگ ترکیبی و نگاه باز سردار دل‌ها گفتند

هندسهٔ مقاومت به سبک سلیمانی

رهبر معظم انقلاب اسـلامی صبح دیروز در آسـتانه پنجمین سـالگرد شهادت سـردار سـلیمانی، در دیدار خانواده سـردار و جمعی از خانواده‌های «شهیدان مدافـع حرم و شـهیدان مقاومت»، بـا تبیین برخی ویژگی‌های شـخصیتی و رفتاری حاج‌قاسـم سـلیمانی گفتند: «باید با درس گرفتن از این خصوصیات در مسـیر هدف اصلی مکتب سلیمانی یعنی «تحقق اسـلام و قرآن» حرکت کرد.»
حضرت آیت‌الله خامنه‌ای همچنین با تأکید بر پیروزی دیر یا زود ملت سـوریه بر اشغالگران و استمرار مقاومت یمن، فلسطین و لبنان، به تجلیل از شهیدان مدافع حرم پرداختند و گفتند: «سلیمانی، ایران را هم حرم می‌دانست و اگر آن خون‌های پاک نبود، امروز از حریم و حرم و هیچ‌یک از عتبات مقدس خبری نبود.»
رهبر انقلاب حضور مشتاقانه هزاران زائر از ایران و دیگر کشورها بر مزار شهید سلیمانی را نشانه عزت خدادادی و نتیجه اخلاص او دانستند و گفتند: «به فرموده قرآن، عزت فقط در دست خداست که باید این حقیقت معرفتی را درک کرد و در سبک و جهت‌گیری‌های زندگی به کار گرفت.»
ایشان، سردار سلیمانی را مبارزی بزرگ و رفیق عزیز و صمیمی خود خواندند و پیشقدمی و حضور شجاعانه، سریع و به موقع در میدان را از ویژگی‌های بارز سردار نامیدند.
حضرت آیت‌الله خامنه‌ای با اشاره به حضور حاج‌قاسم از اوایل دهه ۸۰ در میدان مبارزه با شرارت‌های آمریکا در افغانستان و عراق، افزودند: «هدف اصلی آمریکا از اشغال این دو کشور، ایران بود اما آن مرد شریف و صادق بدون ترسیدن از ابهت ظاهری آمریکا، وارد میدان شد و در نهایت آن اشغالگری‌ها به شکست آمریکا و خنثی شدن آن توطئه بزرگ انجامید.»
ایشان با یادآوری پرهیز سردار سلیمانی از بیان یا نگارش جزئیات نقش‌آفرینی بی‌بدیل او در آن حوادث گفتند: «البته اطلاعات زیادی در این زمینه وجود دارد که باید به صورت اسناد ماندگار در معارف سیاسی کشور درآید و به نسل‌های بعد منتقل شود.»
حضرت آیت‌الله خامنه‌ای با اشاره به دفاع جمع معدودی از جوانان بی‌دفاع و بی‌سلاح عراقی در حرم امیرمؤمنان(ع) هنگام حمله اشـغالگران آمریکایی، گفتند: «سردار با احساس تکلیف، همان اول و بـه‌سـرعت با آن جوانان ارتباط گرفت و آنان را نجات داد که البته مرجعیت هم در آن مسئله، حرکت فوق‌العاده و بسیار مؤثری انجام داد.»
ایشان هدف آمریکایی‌ها از اشغال عراق را جانشینی صدام خواندند و گفتند: «آمریکایی‌ها آمده بودند که بمانند اما سردار و همراهانش در یک فرایند سخت و پیچیده و طولانی و در یک جنگ ترکیبیِ سیاسی، نظامی، تبلیغاتی و فرهنگی، در مسیر حاکم شدن مردم عراق بر سرنوشت خود نقش اساسی برعهده داشتند.»
رهبر انقلاب، شکست توطئه آمریکایی داعش را از دیگر نتایج حضور سریع، به موقع و تعیین‌کننده حاج‌قاسم در میدان خواندند و گفتند: «در مقابله با تروریسم تکفیری، جوانان عراقی به معنای حقیقی کلمه درخشیدند؛ اما در خنثی شدن آن توطئه که حیات و ممات منطقه به آن وابسته بود، سلیمانی با ابتکار عمل، شهامت، جان برکفی و قدرت، نقشی بی‌نظیر ایفا کرد.»
ایشان را رهبر دهمیشگی سردار در فعالیت‌های جهادی را «احیای جبهه مقاومت» دانستند و افزودند: «ویژگی بارز سلیمانی این بود که از ظرفیت‌ها و جوانان آماده به کار و نیروهای میهنی سـوریه، لبنان و عراق برای احیای مقاومت، به بهترین وجه استفاده می‌کرد.»
رهبر انقلاب با اشاره به فتوای مرجعیت در باره لزوم ایستادگی در مقابل داعش گفتند: «هزاران جوان با آن فتوای مهم به میدان آمدند؛ اما سازماندهی و سلاح نداشتند که سردار با کمک مجاهدان بزرگ عراقی به ویژه شهید ابومهدی که انسان بسیار بزرگ و با ارزشی بود، آن جوانان را سازماندهی کرد و سلاح و آموزش داد.»
ایشـان دفاع از حریم‌های مقدس را از اصل ثابت همه دوران جهاد و مبارزه حاج‌قاسم برشمردند و گفتند: «سردار از ایران هم به‌عنوان حرم دفاع می‌کرد که این منطقِ دفاع از حریم‌ها و حرم‌های مقدس بسیار مهم و ضروری است.»
حضرت آیت‌الله خامنه‌ای افزودند: «برای سردار، دفاع از عتبات عالیات، زینبیه، مرقدهای صحابه امیر مؤمنان در شام و عراق و بالاخص مسجدالاقصی، اصل مهم بود و به همین علت شهید هنیّه در مراسم تشییع سردار، او را «شهید قدس» نامید.»
رهبر انقلاب، خصوصیت بسیار مهم دیگر شهید سلیمانی را تحلیل مسائل کشور با دیدگاه جهانی و پرهیز از نگاه بسته و محدود به مسائل خواندند و گفتند: «او معتقد بود که هر حادثه مهم منطقه‌ای و جهانی در مسائل کشور ما نیز تأثیرگذار است و با این نگاه و محاسبه، خطر را از بیرون از مرزها تشخیص می‌داد و برای پیشگیری و علاج آن اقدام می‌کرد.»
ایشان، ویژگی‌ها و خصوصیات ممتاز شهید سلیمانی را در قالب «مکتب سلیمانی»، قابل بررسی دانستند و افزودند: «این مکتب، همان مکتب اسلام و قرآن است که شهید سلیمانی با پایبندی به آن، تبدیل به «شاخص، مرکز و محور» شد و ما نیز اگر همان ایمان و عمل صالح را داشته باشیم، می‌توانیم تبدیل به سلیمانی و مشمول لطف الهی شویم.»
حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در بخش دیگری از سخنانشان با اشاره به مقوله مهم دفاع از حرم که خون‌های پاکی به پای آن ریخته شده، گفتند: «عده‌ای از روی «فقدان فهم و شناخت و تحلیل درست» از مسائل، این‌گونه تصور و بیان می‌کنند که با وقوع حوادث اخیر منطقه، خون‌های ریخته شده در راه دفاع از حرم، هدر رفته که این تصور و بیان آن، خطا و اشتباهی بزرگ است؛ چراکه اگر مبارزه شجاعانه حاج‌قاسم و مدافعان حرم نبود امروز خبری از اعتاب مقدسه چه زینبیه و چه حتی کربلا و نجف نبود.»
ایشان گفتند: «در دوره‌ای، قدری در سامرا غفلت شد و تکفیری‌ها به کمک آمریکا گنبد و ضریح امامان عسگریَین را ویران کردند و اگر جان برکفیِ جوانان مؤمن نبود، سایر اعتاب مقدسه و قبله‌های دل مسلمانان نیز به همان سرنوشت اندوه‌بار دچار می‌شد، اما مدافعان عزیز و سرافراز حرم جلوی دشمن را گرفتند و به او تودهنی زدند.»
رهبر انقلاب، حقیقت دفاع از حرم را علاوه بر دفاع از مکانی مقدس، دفاع از صاحب آن مکان و مکتب امامان بزرگوار خواندند و گفتند: «در فرهنگ قرآنی هر خونی که هر جا در راه حق و خدا ریخته شـود حتی اگر پیروزی حاصل نشود، هدر نمی‌رود و نزد پروردگار با ارزش است؛ همچنان‌که خون جناب حمزه در جنگ احد و بالاتر از همه خون حضرت سیدالشهداء(ع) در کربلا هدر نرفت.»
حضرت آیت‌الله خامنه‌ای تأکید کردند: «البته پیروزی هم قطعی است و نباید به این جوله و تحرک کنونی باطل نگاه کرد؛ چراکه اینها که امروز جولان می‌دهند روزی زیر پای مؤمنین لگدمال خواهند شد.»
رهبر انقلاب حوادث سال‌های اخیر و فعالیت‌های نمایان شهید سلیمانی و یاران او از جمله حرکت دفاع از حرم را نشانه سرزندگی، طراوت و ثمربخشی شجره طیبه انقلاب خواندند و گفتند: «همچنان که در دهه ۶۰، جوانان برای جلب رضایت والدین و رفتن به جبهه‌های جنگ به پای آنها می‌افتادند، در دهه ۸۰ و ۹۰ نیز جوانانی همچون شهید حججی پای مادر را برای کسب اجازه جهاد می‌بوسیدند که اینها نشان می‌دهد جمهوری اسلامی بعد از ۴۶ سال همچنان زنده است.»
ایشان با اشاره به آمادگی میلیون‌ها جوان ایرانی برای فدا کردن جان خود در راه دفاع از اسلام، گفتند: «مدافعان حرم نشان دادند که با وجود سرمایه‌گذاری‌ها و هزینه‌های سنگین بدخواهان، پرچم مقاومت همچنان در اهتزاز است و دشمن نتوانسته و نخواهند توانست پرچم مقاومت را در لبنان، فلسطین، سوریه، عراق و ایران پایین بکشد.»
حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، حفظ عوامل اقتدار را برای استمرار ایستادگی و اقتدار ملی هر کشوری ضروری دانستند و گفتند: «مجموعه جوانان مؤمن و آماده فداکاری، مهم‌ترین عوامل ثبات و اقتدار یک کشـورند و نباید چنین جوانانی را از صحنه خارج کرد.»
رهبر انقلاب اسلامی افزودند: «البته در کشور ما این موضوع تا حد زیادی مورد توجه اسـت؛ اما کشورهای دیگر هم باید به آن توجه کنند؛ چراکه با خروج جوانان مؤمن و فداکار از عرصه، وضعیتی مشابه سوریه و هرج و مرج و اشغال خاک آن در حمله بیگانگانی همچون آمریکا، رژیم صهیونیستی و بعضی کشورهای متعرض دیگر، ایجاد خواهد شد.»
ایشان استمرار حضور اشغالگران متجاوز در سوریه را ناممکن دانستند و گفتند: «سوریه متعلق به مردم سوریه است و متعرضان به خاک سوریه، بدون تردید روزی در مقابل قدرت جوانان غیور سوری مجبور به عقب‌نشینی خواهند شد.»
رهبر انقلاب با اشاره به ساخت پی در پی پایگاه‌های آمریکایی در سوریه، گفتند: «متجاوز باید از خاک متعلق به یک ملت خارج شود و گرنه او را اخراج می‌کنند؛ بنابراین پایگاه‌های آمریکایی هم حتماً در زیر لگد جوانان سوری پایمال خواهد شد.»
حضرت آیت‌الله خامنه‌ای با تأکید بر اینکه پیروزی نهایی از آنِ مؤمنان است، گفتند: «لبنان نماد مقاومت است و اگرچه زخم خورده اما خم نشده و در نهایت پیروز خواهد شد همچنان که یمن نیز نماد مقاومت است و پیروز خواهد بود و ان‌شاءالله دشمنان متجاوز و در رأس آنها آمریکای طمّاع و جنایتکار مجبور خواهند شد دست از سر مردم منطقه بردارند و با ذلت از منطقه خارج شوند.»
رهبر انقلاب همچنین در ابتدای بیانات خود، ماه رجب را ماه دعا، عبادت و توسل الی الله خواندند و با اشاره به ادعیه سرشار از مضامین و مفاهیم بلند الهیِ این ماه، افزودند: «باید از فرصت رجب برای اتصال دل‌ها، جان‌ها و نیت‌ها به دریای بی‌کران رحمت الهی استفاده کرد و از خداوند، همت، توان و توفیق بندگی خواست.»
در این دیدار، خانواده سردار سلیمانی، جمعی از خانواده‌های شهدای مدافع حرم، خانواده شهدای حادثه تروریستی گلزار شهدای کرمان در سال گذشته، خانواده شهدای مراسم تشییع پیکر حاج‌قاسم سلیمانی در سال ۹۸ و شماری از خانواده مجروحان و شهدای حوادث اخیر لبنان حضور داشتند.

مکتب سلیمانی چطور می‌تواند به عنوان یک الگو رفتار نیروهای ایران دوست را جهت بدهد

امیر امرِ ملّی

زهرا طیبی-علی ملکی
گروه نقد روز

در میانه روزهایی که سایه تهدیدهای تروریستی منطقه را فراگرفته بود و داعش تا نزدیکی مرزهای غربی ایران پیشـروی کرده بود، شهید قاسم سلیمانی نه با سخنرانی‌های بلند، بلکه با عمل و تدبیر، الگویی بی‌بدیل از رهبری و مدیریت بحران به نمایش گذاشت. او ثابت کرد که حتی در سخت‌ترین شرایط، می‌توان تهدیدها را به فرصت تبدیل کرد. شهید سلیمانی در تاریخ معاصر ایران به‌عنوان نمادی از شـخصیت کارآمد و عملگرا به یادگار مانده است. ویژگی‌های شخصیتی و مدیریتی او که حاصل سال‌ها تجربه و ارتباط عمیق با جامعه بود، نقش مهمی در تبدیل او به یک «امیر ملّی» ایفا کرد. در ادامه ضمن مروری بر برخی از مهم‌ترین ویژگی‌های شهید سلیمانی که از او یک شخصیت اساطیری برای ایرانیان ساخته است به‌سراغ کمیل قیدرلو، مجتبی نامخواه و حسین مهدی‌زاده ۳ تن از پژوهشگران مسائل اجتماعی رفته‌ایم و نظر آن‌ها را در مورد جایگاه برجسته شهید سلیمانی و اثری که ایشان بر فرهنگ نظامی، سیاسی و اجتماعی ایران گذاشته‌اند را بررسی کرده‌ایم. مشروح این گفت‌وگوها را در پرونده ویژه امروز در صفحات ۲ و ۷ از نظر می‌گذرانید.

کارآمدی و عملگرایی

شهید قاسم سلیمانی نماد یک شخصیت کارآمد و عملگرا بود که بیش از آنکه به سخنوری بپردازد، عمل می‌کرد. در دوران فرماندهی او، نیروی قدس به نهادی مؤثر و کارآمد در حوزه امنیت ملی و منطقه‌ای تبدیل شد. وی از شعارزدگی دوری می‌کرد و همواره تلاش داشت تا اقداماتش بر مبنای واقعیت‌ها و نیازهای موجود باشد.
این ویژگی در دوران‌های بحرانی به‌ویژه در مواجهه با تهدید داعش کاملاً مشهود بود. او به جای آنکه وقت خود را صرف تبلیغات کند، بر اجرای مأموریت‌های حساس و راهبردی متمرکز بود. این ویژگی به او توانایی می‌داد تا اعتماد نیروهای زیردست و حتی جامعه گسترده‌تری را به دست آورد و الهام‌بخش شخصیت‌های دیگر شود.

تبدیل تهدید به فرصت

یکی از ویژگی‌های بارز شـهید سلیمانی، توانایی او در تبدیل تهدیدها به فرصت بود. او با نگاهی راهبردی و تفکری عمیق، بحران‌ها را به سـکویی برای پیشرفت و تقویت امنیت ملی تبدیل می‌کرد و خود نیز به این اصل باور داشت که فرصت‌ها در دل بحران‌ها شکوفا می‌شوند. نمونه‌ای برجسته از این ویژگی، نقش او در مقابله با داعش و بحران‌های ناشی از آن در منطقه بود. زمانی که داعش تا مرزهای غربی ایران پیشروی کرده بود و اقلیم کردستان عراق در مسیر استقلال‌طلبی گام برمی‌داشت، شهید سلیمانی با سفری مهم به کردستان عراق و دیداری استراتژیک با رهبران این منطقه توانست روابط میان اقلیم کردستان و جمهوری اسلامی ایران را تقویت کند. او با تبیین واقعیت‌های منطقه و تشـریح تهدیدات ناشی از داعش، توانست نه‌تنها خطر تجزیه عراق را کاهش دهد، بلکه یک جبهه متحد برای مقابله با داعش ایجاد کند و این گروه تروریستی را از مرزهای ایران به سمت مرزهای نابودی عقب براند.

ارتباط مؤثر با بدنه عمومی جامعه

یکی دیگر از ویژگی‌های برجسته شهید سلیمانی، توانایی او در برقراری ارتباط عمیق و مؤثر با جامعه بود. او با وجود اینکه اغلب کم‌حرف بود، اما همان معدود جملاتی که بیان می‌کرد، تأثیری عمیق بر مخاطبانش می‌گذاشت. این مهارت به او کمک می‌کرد تا به‌عنوان شخصیتی مورد اعتماد و محبوب در میان مردم شناخته شود.
یکی از نمونه‌های برجسته در این زمینه، واکنش شهید سلیمانی به اتفاقات سال ۱۳۹۸ بود. زمانی که در جریان اعتراضات، پرچم ایران توسط یکی از معترضان آتش زده‌شد، او با بیانی پر از احساس و از عمق قلبش گفت: «اگر بدن من را آتش می‌زدند، بهتر بود از اینکه این پرچم را آتش بزنند.» این جمله نشان‌دهنده عمق عشق و تعهد او به کشور و مردمش بود و توانست موجی از همبستگی ملی ایجاد کند.
شهید سلیمانی اعتقاد داشت که باید از اختلافات عبور کرد و به وحدت ملی دست یافت. این نگرش به او اجازه داد تا با گروه‌های مختلف اجتماعی، از اقشار مذهبی تا غیر مذهبی، ارتباط برقرار کند و محبوبیتی بی‌نظیر در دل مردم ایجاد کند.

درک پیچیدگی‌های امنیتی، اقتصادی و اجتماعی

شهید سلیمانی نه‌تنها در عرصه نظامی و امنیتی برجسته بود، بلکه به‌خوبی پیچیدگی‌های اقتصادی و اجتماعی را نیز درک می‌کرد. او از ساده‌سازی مسائل پیچیده دوری می‌کرد و همواره با دیدی جامع و همه‌جانبه به موضوعات نگاه می‌کرد. در شرایطی که برخی افراد در داخل کشور راه‌حل مشکلات را تنها در مذاکره با آمریکا و برخی دیگر نیز بدون در نظر گرفتن اثرات مخرب تحریم از توانایی ایجاد شغل با یک میلیون تومان می‌گفتند، شهید سلیمانی علیه این ساده‌سازی‌ها حرکت کرد. شهید قاسم سلیمانی با ویژگی‌های منحصر به فرد خود، از جمله کارآمدی و عملگرایی، توانایی تبدیل تهدیـد به فرصت، مهارت در ارتباط با بدنه عمومی جامعه و درک پیچیدگی‌های امنیتی، اقتصادی و اجتماعی نشان داد که یک شخصیت موفق باید علاوه بر مدیریت بحران، تفکری بلندمدت و توانایی ارائه نتایج ملموس و غیرشعاری را داشته باشد.

ایستادن پای اصل انقلاب

سردار سلیمانی همواره به اصول انقلاب اسلامی وفادار بود و این وفاداری را نه فقط در میدان نبرد، بلکه در تصمیم‌گیری‌های سیاسی و اجتماعی نیز به‌خوبی نشان داد. نمونه بارز این رویکرد، موضع‌گیری وی در ماجرای نامه فرماندهان سپاه به رئیس جمهور وقت، محمد خاتمی در جریان وقایع کوی دانشگاه تهران در سال ۱۳۷۸ بود.
در این ماجرا، تعدادی از فرماندهان سـپاه پاسداران با احساس خطر از اقدامات برخی مسئولان دولتی که به نظر می‌رسید در تقابل با نظام پیش می‌روند، نامه‌ای صریح و قاطع خطاب به خاتمی نوشتند. سردار عزیز جعفری بعدها تأیید کرد که این نامه توسط سردار سلیمانی نگاشته شده است. با وجود این، سردار سلیمانی به‌طور کلی مخالف دخالت نظامیان در سیاسـت بود و این موضع را به‌صراحت در سال ۱۳۷۶، هنگامی که سپاه رسـماً اعلام کرد باید از نامزد خاصی در انتخابات ریاست جمهوری (علی اکبر ناطق نوری) حمایت شود، نشان داد. سردار سلیمانی که در آن زمان فرمانده سپاه کرمان بود، از اجرای این ابلاغیه سر باز زد و استدلال کرد که امام خمینی (ره) همواره نظامیان را از ورود به سیاست منع کرده است. این تصمیم‌گیری نشان از احترام عمیق وی به اصول انقلاب و تاکید بر مرزبندی میان مسئولیت‌های نظامی و سیاسی داشت. اما دو سال بعد، هنگامی که احساس کرد برخی اقدامات مسئولان دولتی به تهدید نظام جمهوری اسلامی نزدیک می‌شود، قاطعانه به صحنه آمد و نامه‌ای که تجلی دغدغه او برای حفظ نظام بود را نوشت.

تجلی واقعی وفاق

شهید سلیمانی نه‌تنها در عرصه نظامی، بلکه در صحنه‌های اجتماعی و سیاسی نیز به‌دنبال تقویت وحدت و وفاق ملی بود. نمونه‌ای از این رویکرد را می‌توان در نامه‌ای دید که وی در تیرماه ۱۳۹۷، پس از سـخنرانی قاطع حسن روحانی در واکنش به خروج آمریکا از برجام، به رئیس جمهور نوشـت. در این نامه، سردار سلیمانی از موضع‌گیری رئیس جمهور تقدیر کرد و با عباراتی همچون «دست شما را برای ایراد این سخنان به موقع، حکیمانه و صحیح می‌بوسم» حمایت خود را از سیاست‌های متناسب با مصلحت نظام اسلامی اعلام کرد. این رفتار حاکی از دیدگاه فراملی و نگاه جامع سردار به تحکیم پایه‌های وحدت در کشور بود. امری که البته توسط برخی چهره‌های سیاسی رادیکال درک نشده و مورد عتاب قرار گرفت. در عرصه فرهنگی نیز سردار سلیمانی همواره به‌دنبال دوری از دوقطبی‌سازی و ایجاد نگاهی پدرانه و غیر طردگونه بود. او در واکنش به استفاده ابزاری غرب از مسئله حجاب برای ایجاد شکاف در جامعه تأکید کرد که «دختر کم‌حجاب هم دختر من است.» این جمله ساده اما پر معنا، راهبردی روشن برای مواجهه با مسائل فرهنگی ارائه داد. سردار سلیمانی معتقد بود معضلات فرهنگی باید با الگوبرداری از روش‌های تربیتی خانواده و بدون ایجاد فاصله میان افراد جامعه حل و فصل شوند.

کمیل قیدرلو: شهید سلیمانی به این درک رسیده بود که سیاست بدون پشتیبانی عمومی قابلیت توسعه ندارد

قیدرلو در خصوص اینکه چه مؤلفه‌هایی در تبدیل حاج‌قاسم به‌عنوان یک قهرمان یا اسطوره ملی اثرگذار بود، گفت: «اگر بخواهیم از نگاهی که در ادبیات علمی این موضوع وجود دارد، صحبت کنیم، نیاز است کمی دقیق‌تر شویم. ما گاهی ساده می‌گوییم که فلان شخصیت تبدیل به اسطوره شده است؛ منظور ما این است که او عملاً یک قهرمان بسیار بزرگ، مثلاً ملی یا آیینی شده است. اما اسطوره، به معنای دقیق کلمه، مفهومی فراتر دارد. اسطوره در دل خود نوعی قداست، همراه با فراواقعیت یا داستان‌های افزوده به ماجراهای واقعی فرد را در بر می‌گیرد. به این معنا که آن شخصیت، غیرانسانی، غیر مادی و حتی دست‌نیافتنی می‌شود. از طرفی، قصه‌پردازی و خیال‌انگیزی در موردش زیاد می‌شود. شاید حاج قاسم در مرزهای این تعریف قرار بگیرد، اما اگر بخواهیم دقیق بگوییم، او یک قهرمان ملی است؛ کسی که نماد تمام آن ارزش‌هایی است که جامعه ایرانی در رؤیاهای خود می‌دیده. نگاهی به افسانه‌های باستانی خودمان بیندازیم؛ مثلاً در شاهنامه، اسطوره‌هایی داریم که برگرفته از یک سری قهرمانان ملی هستند. بعدها این قهرمانان نقش داستانی پیدا کردند، مانند رستم که از او چنین می‌گویند: «رستم یلی بود در سیستان.» اما ویژگی این اساطیر، اغلب نقشی حماسی است؛ یعنی قهرمانانی که در موفقیت‌های نظامی برجسته بودند. مردم همواره در زمان ضعف و ظلم به دنبال رستمی بودند که به یاری‌شان بیاید. این جنس حماسه در قهرمانان آن دوران نمایان بود. پس از اسلام، خصوصاً با نگاه شیعی، قهرمانان تبدیل به نمادهایی از اخلاق، گذشت، فداکاری و ایثار شدند؛ از حضرت علی(ع) و اهل بیت(ع) گرفته تا شهدای کربلا و دیگرانی که در این مسیر حرکت کردند. بعدها، در قرون میانه، گسترش نگاه عرفانی موجب شد قهرمانان ملی ما بیشتر از جنس عرفا باشند، افرادی مانند حافظ، مولانا، سنایی، عطار و جامی. جامعه ما این افراد را به‌عنوان قهرمانان خود پذیرفت. حالا اگر شهید حاج‌قاسم سلیمانی را تحلیل کنیم، تمام این ویژگی‌ها در او جمع بود. او قهرمانی بود که مولود حماسه بود؛ اما در عین حال، نگاه ولایی و ایثارگرانه عاشورایی نیز در شخصیتش تجلی داشت. حاج قاسم، مانند سیاوش یا امام حسین(ع)، مظلوم بود و در کنار حماسه ملی که برای ما مهم است، یک قهرمان است. از سوی دیگر، نگاه عرفانی در او مشهود بود. بسیاری از مردم او را نه تنها به‌عنوان یک رزمنده دلیر و شجاع، بلکه به‌عنوان یک عارف می‌دیدند. حاج قاسم همچنین نمادی از شریعت‌محوری بود. او به شریعت اسلامی متعبد و به ارزش‌های آن پایبند بود. همین جامعیت، او را به قهرمانی تبدیل کرد که توانست تمام ارزش‌های مورد انتظار جامعه ایرانی را در خود جمع کند.»

مردم حاج قاسم را از خودشان می‌دانستند

حاج قاسم همه مردم را ذیل یک نگاه تعریف می‌کرد. به این ویژگی قیدرلو اشاره کرده و توضیح داد: «کسی می‌تواند به قهرمان مردم تبدیل شود که بزرگوار باشد. او همه مردم را ذیل نگاه خود تعریف می‌کرد. حاج قاسم برای مردم مثل یک پدر، یک بزرگ‌تر یا یک منجی متعلق به همه مردم، با تمام سلیقه‌ها و علایقشان بود و عامه مردم او را از جنس خودشان می‌دانستند که نگاه آن‌ها در برگیرنده علایق و سلایق آن‌ها بود. این نگاه شمول‌گرا او را به چهره‌ای محبوب تبدیل کرد. حاج قاسم همواره در میان مردم متواضع بود. همین تواضع، او را بسیار دوست‌داشتنی می‌کرد. بسیاری از شخصیت‌های دیگر نیز ممکن است برخی از این ویژگی‌ها را داشته باشند، اما او این ویژگی‌ها را به نحو کامل داشت. تمام ارزش‌های جامعه، عملاً در شخصیت او بروز کرده و در او تجلی یافته بود.»

حاج قاسم در اصل انقلاب تعارف نداشت

صداقت و شجاعت در ابراز نظر در مورد موضوعاتی که به اصل انقلاب ارتباط پیدا می‌کرد، ویژگی بارزی از شـهید سلیمانی بود که قیدرلو به آن اشاره کرد و گفت: «حاج قاسـم موضوعات را با بزرگ و از بالا می‌دید و یک حس اعتماد و پذیرفته بودن نظراتشان، چون از دغدغه‌های جناحی، گروهی و سیاسی تهی است، وجود داشت. این نگاه باعث شد اعتماد و پذیرش نظراتش برای دیگران ممکن شود. به طور خاص در سال‌های آخر زندگی‌اش، یعنی ۱۰ سال قبل از شهادتش، این ویژگی کاملاً مشهود بود. مردم کم‌کم شناخت بیشتری از او پیدا کردند. ایشان هیچ‌گاه چیزی را فدای سیاست یا گروه و جناح خاصی نمی‌کردند و نگاهی گشوده به مسائل ملی داشتند. این موضوع باعث می‌شد تا نظرات ایشان پذیرفته شود. بخشی هم به نامه‌هایی که ایشان نوشتند برمی‌گردد. در نامه‌هایی که به آقای خاتمی و دیگران نوشتند نامشان بود. یک ویژگی‌شان این بود که در باب اصل انقلاب تعارف نمی‌کردند و در عین اینکه غیرجناحی بودند، نسبت به مسائلی که به اصل انقلاب برمی‌گشت، بی‌تعارف بودند. همان قدر که ملی و اهل سیاست‌بازی نبودند، انقلابی هم بودند و اگر ممکن بود با سکوت ایشان چیزی فدا شود، حتماً سکوت نمی‌کردند. ایشان ضمن اینکه شجاعت داشتند، صداقت داشتند و این شجاعت ناظر به اقدام بود. این اقدام گاهی با نامه زدن و گاهی با گفت‌وگوی حضوری صورت می‌گرفت. اگر فردی بخواهد به جایگاه حاج قاسـم برسد، باید صداقت را در کلام و عمل خود آشکار کند. مردم باید احساس کنند که او برای منفعت خودش یا گروه و جناح خود سخن نمی‌گوید. حتی اگر با نظر او مخالف باشند، می‌دانند که او انسان صادقی بود. علی شریعتی جمله‌ای دارد و می‌گوید شهیدان از این جهت حساب و کتاب قیامت را ندارند که آن منِ گناهکار خویش را پیش از شهادت کشته‌اند. آقای سلیمانی من نداشت. آن من را پیش از به شهادت رسیدن کشته بود. شهید سلیمانی این ویژگی را داشت و مردم این را احساس می‌کردند که او کسی است که از خود گذشته است و برای نفع خودش صحبت نمی‌کند. صادق است و زمانی که صدق داشته باشید، اثر خواهید داشت و مخاطب متأثر می‌شود و آن‌ها این حس را می‌گیرند. شاید شما صداقت داشته باشید اما مردم احساس نکنند که شما صادقید. حاج قاسم اما این ویژگی را داشت که مردم این حس را از ایشان دریافت می‌کردند که صادق است و راست می‌گوید.»

حاج قاسم «آن دختر کم‌حجاب» را واقعا دختر خودش می‌دانست

قیدرلو به این موضوع اشاره کرد که حاج‌قاسم در رفتار خود به‌دنبال منافع شخصی نبود و مردم این را درک می‌کردند و گفت: «بخشی از این صداقت ناظر به رفتار در برهه‌ها و زمان‌های مختلف در جامعه و میدان اسـت. گاهی ممکن است سیاسـتمداران ما با فنون مختلف دروغ بگویند و آن را راست‌انگاری کنند. در میان مسئولین افرادی بودند که با فریب از مردم رأی گرفتند. مردم بعد از آن متوجه شدند که آن‌ها دروغگو بوده یا فریبشان داده‌اند. آنچه در رفتار حاج قاسم مشهود است، صداقت اوست. مردم این را می‌فهمیدند که حاج قاسم راست می‌گوید و وقتی چیزی را می‌گفت، مردم آن را باور می‌کردند و وقتی در تعامل سعه او را می‌دیدند باور می‌کردند. حاج قاسم سعه داشت، به این معنی که طرد نمی‌کرد، وقتی می‌گفت: «این دختر هم دختر من است»، مردم درک می‌کردند که او صداقت دارد و هیچ قصد فریب یا کسب منافع شخصی ندارد، به دنبال رأی جمع کردن نیست، نمی‌خواهد با مردم بازی کند.»

حاج قاسم معتقد بود در سیاست باید به جامعه متکی باشیم

قیدرلو به این موضوع هم اشاره می‌کند که رفتار حاج قاسم و تکرار این جمله که آن دختر کم‌حجاب دختر من اسـت، ناشی از درک واقعیت اجتماعی است و گفت: «این جمله‌ای که حاج قاسم می‌گوید که آن دختر کم‌حجاب دختر من است به معنی پذیرفتن واقعیت جامعه است. به این معنی که ما جامعه‌ای داریم که بد و خوبش برای ماست. آن دختر بی‌حجاب هم ممکن است آن چیزی که من می‌خواهم نباشد اما باید با او مثل دخترم رفتار کنم، نه مثل یک مجرم و دیگری. این یک ویژگی سیاسی نیست و او از منظر اجتماعی به موضوع نگاه می‌کند. این نشان می‌داد حاج قاسم فردی است با فهم و شعور فرهنگی بالا و می‌فهمد که سیاسـت بدون پشتیبانی و فرهنگ عمومی قابلیت توسعه ندارد. لذا اگر در سیاست و قدرت، مسئله‌ای دارید، چه نبرد سخت در میدان چه در سیاست، در همه باید به بدنه جامعه متکی باشید. این درکی بود که حاج قاسم داشت و خیلی از سیاسـت‌گذاران ما هنوز به این درک نرسیده‌اند و می‌خواهند با زور و قدرت سخت در میدان اجتماعی، حرف و لو درست خود را پیش ببرند که این محقق نمی‌شود و اگر در میدان جهانی مسئله‌ای داریم نمی‌توانیم با این روش، با مردم خود تعامل کنیم و اگر حاج قاسم بود، حتماً شیوه مواجهه‌شان با بعضی مسائل از مسیر سلبی نمی‌گذشت.»

ادامه در صفحه ۷

مجتبی نامخواه: حاج قاسم مقاومت را از مسیر همبستگی اجتماعی توسعه داد

مجتبی نامخواه به این موضوع اشاره می‌کند که حاج قاسم، عموماً پاسخی کارآمد به ناکارآمدی نظام حکمرانی داشته و توضیح داد: «فکر می‌کنم مهم‌ترین ویژگی حاج قاسم این است که در دوره‌هایی که در بیشتر مسائل ما با پاسخ‌های نظری ناکارآمد مواجه بودیم، یک پاسخ عملی و کارآمد به خیلی از مسائل پیش روی جامعه ما و انقلاب اسلامی داد. از این جهت پاسخ‌های متمایزی را توانست خلق کند. در شرایطی که بین بسیاری از کارگزاران و حتی در سطح ساختار حکمرانی ما، چالش تصمیم‌گیری وجود دارد و با اتخاذ تصمیم‌های کارآمد و معطوف به حل مسئله و اجتماعی فاصله داریم، در یکی از دشوارترین بخش‌های حکمرانی، حاج قاسم چنین کاری را انجام می‌دهد و پاسخ‌هایی را به پرسش‌های پیش رو می‌دهد که پاسخ‌های نسبتاً درستی هستند. ولی مهم‌ترین مسئله این است که پاسخ می‌دهد. یک سمت مسئله را انتخاب می‌کند و سعی می‌کند به این پرسش‌ها پاسخ دهد. بنابراین، اگر بخواهیم به آن پرسش الگو برگردیم، باید بگوییم کهن‌الگوهای قهرمانی همواره نسبت مستقیمی با پاسخ عملی داشتند، در حالی که وضعیت کلی حکمرانی ما این گونه است که در برابر بسیاری از مسائل، پاسخ ندارد. این ویژگی پاسخگویی عملی در شخصیت حاج قاسم برجسته است.»

حاج قاسم به دنبال کنش سیاسی به معنی بازیگری سیاسی نبود

نامخواه، معتقد است حاج قاسم در رفتار سیاسی خود، تفکیک میان امر نظامی و سیاسی داشت و توضیح داد: «حاج قاسم از معدود افرادی بود که به تفکیک امر سیاسی از امر نظامی وفادار می‌ماند و به دنبال کنش سیاسی به معنای بازیگری در میدان سیاست داخلی نبود. حتی اگر این بازیگری در سیاست داخلی، جنبه‌ای از انسجام را هم داشته باشد، وضع کنونی ما اساساً این بازیگری سیاسی را ندارد. عمل حاج قاسم در محیط خارج از ایران، که بیشتر مربوط به مسائل نظامی بود، ادامه پیدا کرد. او در این راستا کارهایی انجام داد، جملاتی نوشت و نامه‌هایی داشت که بیش از آنکه معطوف به بازیگری در میدان سیاست باشد، محصول تمرکز بر پروژه‌ای بود که خود دنبال می‌کرد. این متمرکز بودن بر یک پروژه و تلاش برای عمل و از حوزه نظامی خارج نشدن و تبدیل نشدن به یک کنشگر حزبی یا جناحی، از جمله ویژگی‌هایی است که حاج قاسم را از بسیاری از هم‌عصرانش متمایز می‌کند. ایده‌ای که می‌گوید ما باید فاصله‌ای از امر نظامی داشته باشیم یا در میانه امکان‌های امر نظامی، یک بازیگر سیاسی هم باشیم. تفکیک بین امر سیاسی و امر نظامی بسیار مهم است. تجربه حاج قاسم این را به خوبی نشان می‌دهد. ما شاید الان بنشینیم و بگوییم مثلاً نامه به برخی از رؤسای جمهور یا چهره‌ها کنش سیاسی بودند، اما باید بگوییم که حداقل در زمان خود، این نامه‌ها بخشی از پروژه عملی حاج قاسم بودند، نه یک بازیگری سیاسی. این به نظرم مهم‌ترین مسئله است؛ یعنی تفکیک میان میدان سیاست و میدان نظامی‌گری. اگر این تفکیک لحاظ نشود، ممکن است جمع‌بندی دقیقی نداشته باشیم.»

حاج قاسم باور داشت که برای گسترش مقاومت باید همبستگی اجتماعی ایجاد کرد

حاج قاسم معتقد بود برای گسترش مقاومت باید یک درک اجتماعی ایجاد کند، نامخواه در این باره گفت: «ببینید، ویژگی عمل و معطوف به عمل بودن در حاج قاسم و به تبع این عمل، کارآمد بودن این است که مدیریت می‌کند، پیش می‌برد و باعث می‌شود پاسخی در میدان به بسیاری از دوگانه‌های ظاهری دهد. مثلاً فرض کنید امر ملی یا فراملی، امت یا ملت؛ این ممکن است در موقعیت نظری و در قعود نظری دوگانه به نظر برسد ولی در میدان عمل، او این دوگانه‌ها را حل می‌کند. خب، این حل شدن مسائلی که به ظاهر دوگانه‌اند، به انسجام کمک می‌کند؛ اما مسئله مهم این است که درواقع حاج قاسم پروژه‌اش و کارش، مقاومت است. آن هم لایه نظامی مقاومت است نه دیگر لایه‌ها، ولی از همان لایه هم یک درک اجتماعی دارد. یعنی از مقاومت نظامی هم یک درک اجتماعی دارد که همبستگی اجتماعی در این درک امکان مقاومت شمرده می‌شود. به همین خاطر، درواقع تلاش می‌کند به‌عنوان عقبه آن مقاومت نظامی‌اش، یک همبستگی اجتماعی را فراهم کند و پشت سر آن بیاورد. بسیاری از کنش‌های سیاسی و گفتارهایی که مصداقاً وفاق خوانده می‌شوند، ویژگی و درک اجتماعی حاج قاسم از مقوله مقاومت نیروی قدس است. این اواخر هم نبوده است؛ خاطرات ایشان که حالا آن حرفی که منتشر شده مربوط به سال‌های ۵۹ و ۶۰ است که مربوط به مسیر جنگ است. آنجا هم همین نگاه را داشتند. می‌گفتند باید یک چرخش اجتماعی بکنیم، از درگیری نظامی کلاسیک ارتش‌ها فراتر برویم که جامعه همراه باشد. این‌طوری تازه مقاومت خلق می‌شود و در دل این مقاومت اجتماعی، نیروی نظامی می‌تواند دایره عمل بیشتری داشته باشد. در پروژه نیروی قدس هم همین ویژگی را دارد. یعنی در یک درک اجتماعی از مقاومت، این تصور را دارد که باید این همبستگی اجتماعی ایجاد بشود و نیروی نظامی به پشتوانه همین درک اجتماعی پیش خواهد رفت و موفق‌تر می‌شود. مهم‌ترین مسئله این است که این درک اجتماعی از مقاومت و درک این محصول، که عبارت است از اینکه همبستگی به شما امکان ایستادگی می‌دهد، معطوف به کنش‌های حاج قاسم نیست. مثلاً باید خیلی بیش از پیش گسترش پیدا کند. اینکه اگر شما به دنبال ایستادگی هستید، باید یک زمینه از همبستگی را داخل جامعه ایجاد کنید. این حتماً لایه‌های اقتصادی، اجتماعی و لایه‌های سیاسی خیلی گسترده‌تری دارد.»

حاج قاسم وفاق را به معنی واقعی کلمه خلق و به آن عمل کرد

نامخواه درخصوص ایده حاج‌قاسم در مورد وفاق و همبستگی نیز توضیح داد: «ایده حاج‌قاسم این است که ساختار حکمرانی ما باید عمل کند و در میدان عمل است که کارآمدی خلق می‌شود. وفاق خلق می‌شود، وفاق اجتماعی و همبستگی خلق می‌شود. شما هیچ وقت گفتار مبسوطی از حاج‌قاسم برای وفاق پیدا نمی‌کنید، اما چگونه او تبدیل می‌شود به یک چهره ملی و همبستگی‌بخش هم در وجودش هم در شهادتش و تشییع؟ به خاطر اینکه او بخشی از حکمرانی است که اتفاقاً در مورد وفاق صحبت نمی‌کند و عمل می‌کند. اگر نسبت معکوس شود، یعنی جایی که دعوت به همبستگی به جای عمل و اقدام دیده شود، حتما تجربه حاج‌قاسم معکوس شده و به آن بی‌توجهی شده است. تجربه حاج‌قاسم این است که برای وفاق و در واقع برای همبستگی اجتماعی که پشتوانه مقاومت است و به آن فکر می‌کند، احتیاج به این دارید که ساختار اقدام کند، تصمیم بگیرد، عمل داشته باشد و هیچ وقت رتوریک در باب وفاق جایگزین تصمیم و اقدام نخواهد بود.»

ارتباط حاج‌قاسم با واقعیت اجازه ساده‌سازی مسائل را سلب می‌کند

نامخواه، به این موضوع هم اشاره کرد که حاج‌قاسم درک دقیقی از پیچیدگی‌های سیاسی داشت و توضیح داد: «حاج‌قاسم سلیمانی از معدود افراد در نظام حکمرانی است که بیش از روایت واقعیت، با متن واقعیت در ارتباط است از معدود بخش‌های حکمرانی است که درک و ارتباطش را از واقعیت بی‌واسطه می‌گیرد. مثلا هیچ وقت در پروژه‌ای که حاج‌قاسم دارد، امکان و معنا ندارد که صداوسیما و رسانه شما چه روایتی از جبهه مقاومت دارد، ارائه می‌دهد. او می‌داند که اگر دستگاه تبلیغاتی شما از میدان و از یک شکست میدان یک پیروزی بسازد، در واقعیت هیچ تغییری نخواهد کرد. مهم‌ترین عنصری که در واقع این ساده‌سازی را برای ما خلق می‌کند، یعنی به عنوان روش راهکار، که همه مسائل ساده می‌شوند، همین فاصله از واقعیت است که در واقع نشاندن روایت به جای واقعیت، این ساده‌سازی را می‌آورد. وقتی با واقعیت طرفید، با پیچیدگی‌ها مواجهید، اما با روایتی که معمولاً ویژگی‌های مثلاً مثبت دارد، مواجه می‌شوید، اگر همه چیز آن‌قدر خوب باشد، معلوم است که پاسخ مسائل نامطلوب هم خیلی ساده می‌شود. ویژگی حاج‌قاسم این است که پروژه‌اش امکان فاصله گرفتن از واقعیت را به او نمی‌دهد؛ چون همواره در متن واقعیت قرار دارد. فرض بفرمایید یک مسئله دارید به نام عقب‌ماندگی در عدالت اجتماعی که در یکی دو دهه اخیر همین‌طور پیش آمده و حاد شده است. در این مدت، پروژه‌ای از بخشی از حکمرانی به مسئله نظام جامع رفاه و تأمین اجتماعی فکر کرده است. این مسئله از ابتدای دهه ۸۰ در اسناد و قوانین و برنامه‌های توسعه همین‌طور پیش رفته است، ولی اتفاقی نیفتاده است. وقتی اتفاقی نیفتاده است به طور طبیعی عقب‌ماندگی در عدالت رخ داده. اینجا چه اتفاقی می‌افتد؟ ساختار حکمرانی شما از واقعیت فاصله می‌گیرد و مسئله‌اش، مسئله روایت‌ها می‌شود. ابتدای سال، یک مرکز پژوهشی گزارشی منتشر کرده بود که می‌گفت بیش از نیمی از مردم توان تأمین کالری مورد نیازشان را ندارند. با نقدها و فشارهای دولت وقت، گزارش ۲۴ ساعت بعد از سایت حذف شد، چون روایت از وضعیت را مخدوش می‌کرد. در چنین فضایی، یک بخش از حکمرانی درباره مسئله‌ای مثل مکانیسم تأمین حداقل رفاه و کالری، کوتاهی کرده و با واقعیت پروژه را جلو نبرده و عمل و اقدام خلق نشده است. در چنین فضایی معلوم است که این بی‌عملی، این عدم تماس با واقعیت، هم روایت‌های مختلفی را خلق می‌کند و هم روایت‌های مثبت و منفی را خلق کرده و همچنین راه‌حل‌های ساده را خلق می‌کند. ساده‌سازی محصول این حوزه این است که به علت عدم تماس با واقعیت، همه آن میدان‌های هایپررئالیتی شده و آنجا همه چیز ساده بوده و همه چیز به نظر می‌رسد ساده است. من فکر می‌کنم آورده الگوی حاج‌قاسم در این حوزه این است که اگر جایی عمل حذف بشود، اقدام حذف شود، چون به میزانی که قدم برنمی‌دارید در مسئله عینی، به همان میزان هم روایت‌های مثبت و منفی و طبعاً در طرف نظام و انقلاب، روایت‌های مثبت خلق می‌شود. هم راه‌حل‌های ساده خلق می‌شود و همه این راه‌حل‌های ساده و آن روایت‌ها، محصول آن بی‌عملی در آن حوزه است. در یکی دو دهه اخیر، نیروی قدس از معدود جاهایی است که در واقعیت، حکمرانی پیش می‌رود؛ یعنی اقدام حکمرانی تأثیرگذار است، اراده در حکمرانی محقق می‌شود. مثلاً در حوزه همین نظام جامع رفاه و تأمین حداقل رفاه، اراده حکمرانی و عدم اراده بی‌معناست. هیچ اقدامی خلق نمی‌شود. بنابراین اینجا کانون روایت‌های ساده، پاسخ‌های تک‌خطی، ساده‌سازی‌شده و فراروایت‌ها خواهد بود. اما اگر جایی عمل باشد و اقدام باشد هم روایت‌ها تعدیل می‌شود، یعنی واقعیت سهم خودش را نمی‌بازد. فکر نمی‌کنم که هر روایتی به میان جامعه برده شود راه‌حل‌ها بسیط و تک‌خطی باشد، بلکه پیچیده و مبتنی بر میدان و تجربیات و اقدام خواهد بود.»

کارگزاری که بیش از حرف عمل می‌کند؛ این تصویر حاج‌قاسم را محبوب کرد

نامخواه در مورد اینکه چطور حاج‌قاسم می‌تواند، ارتباط خوبی با بدنه اجتماعی برقرار کند نیز توضیح داد: «بخش مهمی از ارتباط حاج‌قاسم با بدنه اجتماعی، لزوماً محصول گفتارهای حاج‌قاسم نیست؛ محصول این است که جامعه، کسی را می‌بیند که در مقام کارگزار است، اما به جای اینکه مثلاً صبح تا شب در مورد انواع مسائل اظهارنظر کند و یک جنبه سخنرانی و گفتاری خیلی پررنگی داشته باشد، یک کاری را جلو می‌برد. من در یادواره فلان شهید در شهر خودم ممکن است او را ببینم، بدون اینکه گفتارش را شنیده باشم و استدلال‌ها یا مجادلات سیاسی‌اش را دنبال کرده باشم. دقیقاً نمی‌دانم در نیروی قدس یا در خارج از مرزها چه می‌کند، ولی می‌دانم کاری را پیش می‌برد. جایی اقدام می‌کند و عملی انجام می‌دهد. این برای من جذاب است. الگوی حکمرانی که تلاش نمی‌کند سیاست‌مدار باشد، تلاش نمی‌کند دانشمند باشد یا خودش را دانشمند نشان دهد، بلکه واقعاً کارگزار است و در پیرامون همان کار حضور دارد. این ویژگی قطعاً جذاب است. در مقابل حکمرانانی که بیشتر از کارگزار، خواب‌گذارند، اهل سخنرانی و این موارد هستند، ولی اهل اقدام نیستند، یعنی در حوزه خود چیزی پیش نمی‌برند. این یک عنصر جذاب است. بعد از این، به کسانی برمی‌خوریم که چون حاج‌قاسم در فلان همایش فلان جمله را گفته، باعث جذب افراد می‌شود. مثلاً فلان دختر کم‌حجاب...، یا مثلاً این افراد فکر می‌کنند که چون او چنین گفتاری داشته، محبوبیت کسب کرده است. اما به نظر من، این نوع خوانش گفتارمحور است. ممکن است خیلی‌ها این حرف را بزنند؛ اما این جذابیت و محبوبیت را ندارند. چیزی که حاج‌قاسم را محبوب کرده و همبستگی ایجاد می‌کند، کارگزاری است که برای انجام یک کار تلاش کرده و سعی می‌کند خیلی کمتر از آنچه معمول است، درباره کارش حرف بزند و شعار بدهد و بیشتر به انجام کار بپردازد. در زمانی که بحران بی‌عملی بسیاری از حوزه‌های ما را با چالش مواجه کرده است مثل حوزه رفاه عمومی، وجود یک کارگزار که واقعاً حوزه‌اش را پیش ببرد، قطعاً جذابیت دارد. به نوعی حتی می‌توان گفت این موضوع خلاف عادت و فضای عمومی است.»

حسین مهدی‌زاده: وفاق؛ محصول قصّه سردار بود

حسین مهدی‌زاده معتقد است حاج قاسم در مقابل نظام آمریکایی ایستاده بود و این کار بزرگ را در همه بخش‌ها دنبال می‌کرد. او گفت: «شـهید سـلیمانی در مقابل نظام آمریکایی ایستاده بود. نکته جالب این است که بسـیاری از کسانی که او را دوست داشتند، افرادی بودند که عاشق نظام آمریکایی‌اند. حداقل اگر از پایین و ظاهراً به ماجرا نگاه کنیم، این را می‌بینیم. ولی حاج قاسم آن‌قدر این بازی را زیبا و بزرگ خلق کرد که هیچ‌کس دوسـت نداشت بگوید من با او نیستم. با ما که حاج قاسم را دوست داریم، ولی اخلاق و شخصیت او را نداریم، قهرند اما می‌گویند اگر کسـی با این مدل اخلاق و شخصیت پیش برود، ما با او هستیم و عاشق آمریکا نیستیم. احساس مردم این است که انسان‌هایی که درون انقلاب باشـند و بزرگ بیندیشند، کم هستند. لذا ما حزب‌اللهی‌ها را دوست ندارند، اما حاج قاسم را دوست دارند. برخی از سرمایه‌دارانی که به مقاومت کمک کردند -حتی در دور زدن تحریم‌های لشکر قدس- شـاید در جهاتی شرکای مشترک با بزرگ‌ترین شبکه‌های اقتصادی دنیا بودند، که این شـبکه‌ها قطعاً در نقطه مقابل منافع ما، مقاومت و حتی ایران بودند. با این حال، این افراد می‌خواسـتند در حماسه‌ای که حاج قاسـم خلق کرده بود، شریک باشند. بعد از شهادت حاج قاسم، شاید آن‌ها کار زیادی به نفع ما انجام ندادند؛ چون دیگر حاج قاسمی ندیدند. اما شـاید هم هنوز به کمک ادامه می‌دهند، با کسانی شبیه به او که ما آن‌ها را نمی‌شناسیم. حاج قاسم از زمان جنگ تا بعد از آن، حدود سی سال تلاش کرد. جبهه مقاومت روی زمین را حاج قاسم ساخته است، از طریق نشسـت و برخاست با تک‌تک افراد و ایجاد روابط عمیق. او برادری واقعی برای تمام کسـانی بود که دلشان برای عدالت، امنیت، ظلم‌ستیزی و استکبارستیزی می‌تپید، از افغانستان و پاکستان در شرق تا مدیترانه در غرب. حاج قاسم فردی بود که می‌شد روی حرفش حساب کـرد. او باهوش بود و هیچ‌کس را فراموش نمی‌کرد. منافع دیگران را بر منافع خودش ترجیح می‌داد و پای همه می‌ایسـتاد. نمونه‌اش ماجرای کردسـتان عراق است؛ جایی که اقلیم حتی بعداً هم خیلی با ما خوب نبودند. ولی در آن لحظه هیچ‌کس بهتر از حاج قاسـم نداشتند که از او کمک بخواهند. در افغانستان هم همین اتفاق افتاد.»

حاج قاسم وسط خلق یک قصه بزرگ بود

حـاج قاسم درسـت میانـه یـک قصه بزرگ بـود، موضوعی کـه مهدی‌زاده بـه آن تأکیـد کـرد و گفت: «بعضی از انسان‌ها در تاریخ قصه‌های بزرگی خلـق می‌کنند. حـاج قاسم وسـط خلـق یک قصـه بزرگ بـود. مـا این را بعـد از شهادتشـان فهمیدیم. میـراث بزرگی کـه او از کنار سِـند تـا نیل به جـا گذاشـت، نتیجـه تلاش او برای پیونـد دادن افراد مختلف بود. به همین دلیـل بـود کـه آمریکا تصمیم گرفت این شـخصیت محوری را از میان بـردارد. حـاج قاسم رفـت و می‌توان گفت که بعـد از او، حداقل در فضای ظاهری و اسـطوره‌ای داخل ایران، کسـی مثل او را ندیدیم. نظم آمریکایی منطقه ما را روی شـعله کم گذاشته که بسوزیم. از سال ۱۵۰۷ که جزیره هرمز توسـط پرتغالی‌ها اشـغال شـد، سـرزمین ما از جایگاه خود خارج شد و به منطقه‌ای حاشیه‌ای تبدیل گشت. در این ۵۰۰ سال، طرح‌های مختلفی برای احیای این منطقه شکل گرفته است. طرحی که آیت‌الله خامنه‌ای ارائه دادند و حاج قاسم آن را روی زمین خلق کرد، یکی از بزرگ‌ترین و خاص‌ترین این طرح‌ها بود. حتی می‌توان گفت به یک معنا از کار اخوان‌المسلمین اهل سنت نیز بزرگ‌تر بود. اخوان‌المسلمین در مصر شکل گرفت و در کل منطقه تا پاکستان خود را روی زمین نشان داد، اما در عمل کاری به بزرگی آنچه حاج قاسم انجام داد، صورت نگرفت. حاج قاسم با انسانیت و ایثار، این دستاوردها را یک به یک خلق کرد. او مرد منافع ملی به معنای منفعت‌خواهانه مدرن نبود، اما توانست امنیتی بزرگ برای ایران ایجاد کند و این کشور را به جایگاه مهمی تحت عنوان محور مقاومت برساند. در طول جنگ‌هایی که در یک سال اخیر به وقوع پیوسته، تمام محور مقاومت می‌گویند ما می‌جنگیم که ایران نجنگد. ما می‌خواهیم مرکزیت خود را حفظ کنیم. این دیدگاه، که از سوی سید حسن نصرالله و بچه‌های حزب‌الله در زمان جنگ طوفان الاقصی مطرح شد، به این دلیل شکل گرفت که حاج قاسم ایران را به محور تبدیل کرده بود.»

معمار امنیت ایثارگرانه برای ایران

جنس امنیتی که سردار سلیمانی برای ایران تأمین کرد، متفاوت‌تر از آن بود که بشود ساده از آن گذشت. مهدی‌زاده در این باره گفت: «بعضی وقت‌ها افراد به دلیل خودخواهی و خودبزرگ‌بینی به امنیت می‌رسند، اما گاهی این امنیت از ایثار و بزرگی می‌آید. مانند پدری که وقتی پیر می‌شود و همه خانواده در سایه او با امنیت زندگی کرده‌اند، جوان‌ترها خودشان را سپر می‌کنند که او درست زندگی کند. این محور بودن، نشان خودخواهی پدر نیست، بلکه نشان‌دهنده ارزش اوست که همه خانواده آن را درک می‌کنند. حاج قاسم برای ایران جایگاهی متفاوت و فراتر از حکومت‌های استکباری مانند آمریکا، انگلیس و فرانسه ایجاد کرد. نگاه محور مقاومت به ایران، با نگاه طرفداران آمریکا به آمریکا متفاوت است. این یک نوع امنیت ایثارگرانه است، نه امنیتی خودخواهانه و ظالمانه. حاج قاسم قصه‌ای بزرگ را درک کرد و به‌عنوان یک قهرمان در آن نقش ایفا کرد. خیلی از ما ممکن است آن قصه را بفهمیم، اما بلد نیستیم نقش قهرمان را ایفا کنیم. شخصیت او پر از جزئیات بود؛ قهرمانی که قصه‌ای پرجزئیات داشت.»

در قصه حاج قاسم «همه» نقش داشتند

یکی از مهم‌ترین ویژگی‌هایی که حاج قاسم داشت، نگاه متفاوت ایشان به ظرفیت‌های جامعه بود. مهدی‌زاده معتقد است کسانی که قصه او را درک کردند، فهمیدند که تعریف او از ثبات و امنیت، نه فقط برای ایران، بلکه برای هر کسی که به آن نیاز دارد، بود تا کل ایران و منطقه را بالا ببرد. این پژوهشگر ادامه داد: «اگر افغانستان امنیت پیدا کند، برخلاف گذشته که فکر می‌کردیم باید افغانستان را از طریق جنگ مدیریت کنیم، اکنون آن را از طریق امنیت مدیریت می‌کنیم. این ایده مهم سیاسی هنوز نه توسط اصلاح‌طلبان و نه حزب‌اللهی‌ها به‌طور کامل درک نشده است، اما حاج قاسم آن را فهمید، باور کرد و برایش تلاش کرد. اصلاح‌طلبان می‌خواهند به آمریکا بروند و از آن‌ها امنیت بگیرند تا نجنگیم. حزب‌اللهی‌ها می‌گویند باید آن‌قدر دعوا کنیم که آمریکا عقب‌نشینی کند. اما حاج قاسم مسیر دیگری را پیش گرفت. او هم امنیت و هم ثبات را بالا برد. کار او نه‌تنها برای ایران، بلکه برای کل منطقه امنیت و اقتصاد به همراه داشت. نیروهای منطقه‌ای او نیابتی نبودند؛ هرکدام هویت و شخصیت مستقل داشتند. او به آن‌ها هویت می‌داد و از آن‌ها مشارکت می‌گرفت، نه اینکه آن‌ها را به بردگی بگیرد یا سپاه خودش کند. در داخل ایران نیز، فارغ از اینکه کسی اصلاح‌طلب یا اصولگرا باشد، حاج قاسم هیچ‌گاه هویت سیاسی افراد را به خاطر گرایشاتشان زیر سؤال نمی‌برد. او اجازه می‌داد هویت‌ها حفظ شوند و قصه‌ای بزرگ بسازد که همه بتوانند در آن نقش ایفا کنند. حاج قاسم به دیگران اجازه می‌داد قصه خود را حفظ کنند، اما در عین حال، این قصه به داستان بزرگ او پیوند می‌خورد. او جایگاهی برای ایران ایجاد کرد که هنوز هم برجسته است. محور مقاومت هنوز در حال کشف شدن است. در این یک سال، با خون و شهید دادن، تازه داریم به اهمیت آن پی می‌بریم.»

وفاق؛ محصول قصه سردار بود

مهدی‌زاده در ادامه با اشاره به اینکه وفاق محصول قصه بزرگ و شورانگیز است، توضیح داد: «در قصه‌های کوچک، همه به در و دیوار همدیگر می‌خورند. حاج قاسم اما عضو یک قصه بزرگ بود، قهرمان آن بود و توانسته بود اخلاق و خصوصیات خاص آن قصه را پیدا کند. او آن را باور کرده و واقعاً در نقش خودش فرو رفته بود. هر کسی که قصه بزرگی داشته باشد، می‌تواند وفاق ایجاد کند. اما کسانی که قصه‌شان کوچک است، نه‌تنها توان وفاق ندارند، بلکه مردم را به سمت تقابل و اصطکاک سوق می‌دهند. ما در کشور، قصه‌های کوچک زیادی داریم. آدم‌هایی که با صندوق رأی یا گرفتن یک پست می‌خواهند وفاق ایجاد کنند. این افراد قصه بزرگی ندارند. برای همین است که وفاقی شکل نمی‌گیرد. حاج قاسم و جبهه مقاومت، یک قصه بزرگ ایرانی را رقم زدند. هرکسی می‌خواهد قصه دیگری بگوید، مختار است، اما باید خودش بلد باشد برای قصه‌اش بجنگد، ایثار کند و امنیت خلق کند. در عمل است که ثابت می‌شود قصه‌اش چقدر بزرگ است. حاج قاسم این کارها را انجام داد. قصه‌اش هرچه بیشتر شفاف و معروف می‌شود، مردم نیز آن را بهتر درک می‌کنند. هرکس این قصه را بفهمد، متوجه جذابیتش می‌شود. ما هنوز در ابتدای راه هستیم. تازه در یک سال اخیر، ذهن روایتگر ایرانی به سمت مقاومت آمده است. قبل از این، اذهان سیاسی، اقتصادی و امنیتی بودند، اما تازه ذهن روایی ایران دارد، فعال می‌شود. به مرور این قصه و جذابیت‌هایش، وفاق‌های جدیدی ایجاد می‌کند. در ایران، وفاقی بزرگ‌تر از جناح‌بندی‌های چپ و راست، نیروهای خودش را پیدا می‌کند و دسته‌بندی‌های جدیدی نمایان می‌شود.»

مردی که نگاهش بزرگ‌تر از میزها بود

این پژوهشگر فرهنگستان علوم اسلامی با اشاره به اینکه ما در ایران دو نوع ساده‌سازی داریم، تشریح کرد: «اول ساده‌سازی تقلیل‌گرایانه است. این گروه معتقدند نظم آمریکایی تغییرناپذیر است و ایران باید در همین چهارچوب حرکت کند. دومی هم ساده‌سازی سهل‌گرایانه است. این گروه میدان‌های بزرگ را بدون آمادگی و قدرت کافی وارد می‌شـوند و گمان می‌کنند اوضاع خودبه‌خود درست خواهد شد.
ما به هر دو نوع ساده‌سـازی دچار هستیم. گروه اول، به اصلاح‌طلبان معروف‌اند و گروه دوم به اصولگرایان. اصلاح‌طلبان در قواره مشکلات بزرگ عمل نمی‌کنند و اصولگرایان نیز بدون آمادگی وارد میدان می‌شوند. کسی که قصه بزرگ را فهمیده باشد، از این ساده‌سازی‌ها خارج می‌شود. اما کسـی که قصه‌اش کوچک باشـد، ناگزیر به یکـی از این دو نوع ساده‌سازی مبتلا خواهد شد. قصه بزرگ همان نظم آمریکایی است که ما را مانند ظرفی روی شـعله کم گذاشته و آرام‌آرام می‌سوزاند. این نظم اجازه رشد و بازگشت به جایگاه واقعی را از ما گرفته است. کسی که این موضوع را درک کرده باشد، مسائل کوچک و نزاع‌های داخلی را نمی‌بیند. او میدان را بزرگ‌تر از این می‌بیند و می‌داند پسـت‌ها و مناصب خالی زیادی وجود دارد که نیازی به دعوا بر سـر یک میز نیست. این‌قدر کار روی زمین زیاد اسـت که سرش را نمی‌تواند بخاراند، نه اینکه خودش را برای پست و میز بکشد. چنین فردی قواره بزرگ دارد و به‌جای رقابت برای میز دیگران، خودش میز می‌سازد و کار را پیش می‌برد.»

راهبرد ملت‌سازی در اندیشه سردار

مهدی‌زاده در ادامه با بیان اینکه این قصه بزرگ همان است که حاج قاسم به آن باور داشت و در مسیر آن نقش‌آفرینی کرد، افزود: «دقت کنید این آدم، توانایی ساخت یک ملت را دارد و همین او را تبدیل به اسطوره می‌کند. اما مشکلی که وجود دارد این است که وقتی او به اسطوره تبدیل می‌شود، قصه‌پردازی‌های بیش از حد پیرامونش شکل می‌گیرد. به جای اینکه قصه اصلی و واقعی او تعریف شود، قصه‌هایی انتزاعی یا صرفاً اخلاقی جایگزین می‌شوند. این کافی نیست. آدم اخلاقی در دنیا زیاد داریم، آدم‌هایی که خنده‌رو هستند و اخلاق‌مدار، فراوان‌اند. اما هیچ‌کدام حاج قاسم نمی‌شوند. در سیستم سیاسی، امنیتی و اجرایی ایران، آدم‌هایی با این خصوصیات فراوان بوده، هستند و خواهند بود. اما مسئله حاج قاسم فقط اخلاق نبود. او توانست خصلت‌های اخلاقی بزرگ خود را در خدمت قصه بزرگ‌تری قرار دهد. حاج قاسم نه‌تنها قصه مقاومت را فهمیده بود، بلکه در خلق آن گام‌های بزرگی برداشت. گام‌هایی که همه دوست دارند جزئی از آن باشند، حتی آن‌هایی که منافعشان به نقطه مقابل نظم مقاومت، یعنی نظم آمریکایی، گره خورده است.»

ادامه از صفحه ۲